

تحول عملی و تئوریک در سیاست خارجی عربستان پس از 2003

حمیدرضا کاظمی*

کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه دانشکده روابط بین‌الملل

چکیده

عربستان سعودی در طی دهه های متمادی با توجه به سنت‌ها و ویژگی‌های نظام سیاسی این کشور سیاست خارجی محافظه‌کارانه‌ای داشته ولی در سال‌های اخیر به ویژه پس از سقوط صدام حسین در عراق در سال 2003 و تغییر در موازنه قوا سیاست خارجی عربستان از قالب سنتی خارج شده است. حملات گسترده به یمن، دخالت نظامی در بحرین و حمایت همه جانبه از مخالفان دولت سوریه و مسلح کردن آنها؛ در کنار تقابل مستقیم سیاسی - امنیتی با ایران در منطقه و فراتر از آن، نمونه‌هایی از این رفتار است. این پژوهش تلاش دارد تا با واکاوی سیاست خارجی عربستان تحول نظری و عملی در سیاست خارجی این کشور را نشان دهد و ابعاد نظری شکل دهنده به این رفتار به صورت تحلیلی با رویکرد مبتنی بر نمونه های تاریخی با تمرکز بر دو دوره قبل از سرنگونی صدام و پس از سرنگونی صدام مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها

عربستان، سیاست خارجی، محافظه‌کاری، نواقح گرای، خلیج فارس.

* Email: hrezak92@gmail.com.

بیان مسأله

تغییر در سیاست خارجی عربستان را در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی قابل بررسی است و باید به این سؤال پاسخ داد که چرا پس از 2003 رفتار سیاست خارجی این کشور دچار تحول شده است و هم‌چنین مشخص کرد که آیا زمان دقیق تحول در سیاست خارجی عربستان 2003 بوده یا پس از انقلاب‌های عربی در 2011 و یا اینکه تغییر از دوره ملک سلمان آغاز شده است؟. علاوه بر زمان دلیل این تغییر هم مهم است که آیا این تغییر آن‌گونه که خودشان ادعا دارند ریشه در سیاست‌های ایران در منطقه دارد و یا آن‌گونه که برخی کارشناسان می‌گویند ایران بهانه است و موج فزاینده مشکلات داخلی، تصمیم‌سازان سعودی را به این سمت سوق می‌دهد. برخی از صاحب‌نظران بر این باورند که سیاست تهاجمی عربستان در شرایطی است که در سطح داخلی مشکلات سیاسی درونی از جمله رقابت بین شاهزادگان و امرا در حاکمیت و به‌نوعی بحران جانشینی و هم‌چنین فشار طبقه متوسط تازه شکل گرفته در این کشور که به دلیل فقدان اصلاحات سیاسی و اقتصادی بار اضافه برای ساختار سیاسی ایجاد کرده که می‌تواند عاملی برای روی آوردن عربستان به سیاست خارجی تهاجمی در منطقه باشد؛ تا از این طریق برای کاهش فشار داخلی به سیاست‌هایی که می‌تواند توجه مردم را به موضوعات خارجی سوق دهد و احساسات آنها را برانگیزد، تمایل پیدا کند¹.

در سطح منطقه هم افزایش قدرت ایران و شیعیان در حاشیه خلیج فارس با سرنگونی صدام حسین، حل مناقشه هسته‌ای در چارچوب برجام بدون وقوع جنگ، که به‌زعم برخی ناظران منجر به برهم خوردن موازنه قدرت در منطقه شده و گسترش نفوذ ایران در سوریه، یمن و عراق منجر به نگرانی روزافزون ریاض شده است و شرایط به‌گونه‌ای است که رهبران سعودی را به این نتیجه رسانده که در این شرایط حساس منطقه، عربستان با سیاست‌های متفاوت خود به‌شکلی آشکار بر نقش خود تاکید می‌کند تا از سرعت تحولات عقب نماند. عربستان با بهره‌مندی از حمایت ایالات متحده، به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری ترامپ، اعتماد به‌نفس بی‌سابقه‌ای برای ایفای نقش فعال‌تر در تعارضات منطقه‌ای به‌دست آورده است. نکته تعارض‌آمیز مسئله در این است که عدم تمایل ایالات متحده برای دخالت مستقیم نظامی، عربستان سعودی را بیش از پیش برای ایفای نقش فعال ترغیب کرده و آنها این را درک را به‌دست آورده‌اند که الگوی سنتی نفت-امنیت با توجه به بی‌نیازی آمریکا به واردات این سوخت فسیلی متحول شده و از سوی دیگر، نیروهای نظامی روسیه در حالی که برای اولین بار در تاریخ هیچ ابرقدرتی را در مقابل خود نمی‌بینند و آزادانه عملیات‌های نظامی‌شان در خاورمیانه را به‌پیش می‌برند و از نگاه مقامات سعودی، ایالات متحده در چارچوب سیاست محور شرق² آنها را رها کرده‌اند؛ تا نبرد موازنه قدرت با ایران و متحدش روسیه را به‌تنهایی پیش ببرد.³ این تحقیق در نظر دارد ضمن گونه‌شناسی رفتار سیاست خارجی عربستان سعودی پاسخ دهد که کدام‌یک از موارد بالا عامل اساسی و اصلی تحول عملی و نظری در سیاست خارجی این کشور است و آیا خطر ایران و روسیه عربستان را نگران کرده یا اینکه تلاشی هدف‌گذاری از سوی هیئت حاکمه جدید عربستان در جریان است تا با بهانه ایران، مشکلات داخلی را مخفی کند؟

1- وب سایت نشنال اینترست، بازدید شده در 96/10/5

Trump and Saudi Arabia: Missing a Generational Opportunity,
<http://nationalinterest.org/feature/trump-saudi-arabia-missing-generational-opportunity-237>
2- The pivot east.

3- وبسایت مرکز مطالعات The ARABIA FOUNDATION بازدید شده در مورخ 96/10/6

Saudi Arabia's new foreign policy doctrine, <http://www.arabiafoundation.org>.

چارچوب نظری

بررسی ادبیات پژوهشی در ارتباط با عربستان و دیگر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس نشان می‌دهد که فعالان سیاسی، اصحاب رسانه و حتی مولفان¹ تاکید دارند که از واژه محافظه‌کار² طی سال‌های متمادی در توصیف سیاست خارجی این کشور بهره گرفته‌اند و در تبیین این مفهوم تصریح می‌کنند که محافظه‌کاری به‌عنوان یک نظریه و اندیشه سیاسی خود را هوادار عقل سلیم می‌داند. کسانی که خود را طرفداران این مکتب می‌دانند خود را واقع‌بین معرفی می‌کنند که از تغییرات ناگهانی اجتناب می‌ورزند. محافظه‌کاران با هرگونه طرح و اندیشه خیالی و انتزاعی برای ایجاد دگرگونی‌های عمیق در جامعه و سیاست مخالف هستند و تحقق چنین طرح‌هایی را ناممکن می‌دانند. محافظه‌کاری غالباً دلالت بر نگرشی دارد که در آن حفظ سنت‌ها اهمیت بیشتری از تغییرات دارد و هرچند برخی از آن برای به نقد کشیدن و تمسخر بهره می‌گیرند؛ اما از نگاه طرفدارانش این واژه در مقابل رادیکال قرار می‌گیرد. در سیاست داخلی در کشور انگلیس یکی از دو حزب اصلی با این عنوان در رسانه‌ها شناخته می‌شود و در برخی از کشورهای اسکاندیناوی نیز احزابی با این عنوان حضور دارند؛ اما در روابط بین‌الملل واژه محافظه‌کار بیش از هرکسی برای کلمنس و نتسل مترنیک³ سیاستمدار سرشناس اتریشی در قرن نوزدهم اطلاق می‌شد. این دانش واژه سیاسی بیشتر برای توصیف وضعیت اجتماعی قبل از صنعتی به کار می‌رود که جامعه دارای ذهنیت‌های رسته‌های اجتماعی با ریشه‌های حفظ سنن است. قانون گذاشته نمی‌شود بلکه کشف می‌شود (پی، واینر، 1385: 388). محافظه‌کاران با هرگونه طرح و اندیشه خیالی و انتزاعی برای ایجاد دگرگونی‌های عمیق در جامعه و سیاست مخالف هستند و تحقق چنین طرح‌هایی را ناممکن می‌دانند؛ لذا آنها پایبند به امور مانوس و ترس از آنچه تجربه ندارند را دارند. محافظه‌کار خود را عمل‌گرا یا پراگماتیست می‌داند و سیاستمدارانی که خود را در این دسته جای می‌دهند خود را به‌عنوان فرآورده‌های تاریخ در وضع خاص اجتماعی و تاریخی می‌پندارند که مقابل تحولات سریع برای تغییر ناگهانی وضع موجود می‌ایستند (بشیریه، 1373: 175).

حوزه عملی هم رفتار سیاست خارجی عربستان طی 5 دهه حاکی از آن بوده است که ریاض کوشیده بر پایه اعمال نفوذ سیاسی⁴ در کشورهای همسایه هم‌چون یمن و عراق تحولات سیاسی را مدیریت نماید. عربستان با به‌کارگیری دیپلماسی ریال⁵ بازیگران را به‌خود نزدیک نماید. سنت سعودی‌ها میانجی‌گری و تلاش برای فیصله دادن بحران‌ها منطقه‌ای هم‌چون جنگ داخلی در یمن، جنگ عراق با ایران و جنگ داخلی در لبنان بود و برای نیل به این هدف با بهره‌گیری از ثروت و مشروعیت اسلامی ناشی از اماکن مقدس وارد عمل می‌شدند. بازی دادن ماهرانه متحدان و رقبا هم ابزار دیگری برای سیاست خارجی سعودی‌ها بود؛ آنها در یمن طی سال‌های متمادی جنگ و بحران سیاسی تمایلی به ورود مستقیم نظامی نداشتند و با به‌کارگیری متحدان خود در یمن هم‌چون امامی‌ها علیه نیروهای مارکسیست، آنها را مهار می‌کردند یا در مواجهه با ایران و انقلاب اسلامی در حالی که تهران را دعوت به مصالحه می‌کردند؛ هم‌زمان به طرف عراقی برای ادامه نبرد وام اعطا می‌کردند (محمدی، 1381: 65). عربستانی‌ها از زمان تاسیس حکومت سعودی به این سیاست شهره بودند که از برخوردهای مستقیم اجتناب می‌کنند و سیاست محافظه‌کاری در راستای تحکیم جایگاه سیاسی رژیم حاکم در

1- واژه نظام‌های محافظه‌کار برای سال‌های متمادی در توصیف سیاست‌های کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در رسانه‌ها و کتب اطلاق می‌گردید و از اولین منابع فارسی زبان که به‌طور ویژه به بحث درخصوص نظام سیاسی عربستان و ویژگی محافظه‌کاری در این کشور پرداخته، کتاب «سیاست و حکومت در عربستان سعودی» نوشته سید داود آقایی در سال 1368 است.

2 - conservative.

3 - Klemens von Metternich.

4 - Political influence.

5 - Rial diplomacy.

داخل (با تاکید بر آموزه‌های مذهبی وهابی) و در خارج (با سیاست محافظه‌کار و غیرتقابلی) از این کشور بنا شده است (Gold & Berry, 1986: 5-21) به باور متخصصان در امور عربستان دلیل تمایل رهبران این کشور به محافظه‌کاری شاکله نامتقارن و متناقض این کشور است. عربستان یک قدرت منطقه‌ای غیر متعارف است که در مقایسه با ایران، ترکیه و مصر از لحاظ نظامی ضعیف‌تر است و این در حالی است که این کشور از لحاظ تولید ناخالص داخلی رتبه اول را در جهان عرب دارد و در خاورمیانه پس از ترکیه قرار دارد (گاس، 1390: 352).

این کشور به‌عنوان کشوری که حرمین شریفین در آن قرار دارد و با توجه به اینکه بزرگ‌ترین تولید کننده نفت در جهان است و ثروتی هنگفت در اختیار دارد، داعیه‌دار رهبری جهان اسلام است. عربستان قدرتی منطقه‌ای است و برای رسیدن به جایگاه قدرت برتر به اتحاد با قدرت‌های خارجی نیاز دارد؛ که همین اتحاد در مقابل تهدیدها، یک امتیاز برای عربستان به حساب می‌آید؛ چرا که از جانب رقبای منطقه‌ای تحت فشار قرار دارد. برای درک سیاست خارجی عربستان باید اهداف آن را مد نظر قرار داد و گریگوری گاس این اهداف را این‌گونه ذکر می‌کند:

الف) حفاظت در برابر سلطه خارجی یا تهاجم نظامی

ب) تضمین ثبات داخلی حکومت آل سعود

سیاست خارجی در واقع یکی از ابزارهای تامین ثبات داخلی و حفظ حکومت خانواده سلطنتی به حساب می‌آید. ریاض سیاست خارجی خود را بر اساس ارائه اسلام برای رهبری بر جهان اسلام بنا نهاده و با توجه به علائق ایدئولوژیک سعی دارد تا اسلام غیر انقلابی را ترویج کند؛ تا این‌گونه به حفظ طبیعت رژیم حاکم نیز کمک کرده باشد (گاس، 1391: 358). عربستان به‌طور سنتی تلاش می‌کند تا به‌گونه‌ای دقیق سیاست‌های خود را موازی با طرح‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای حامی خود به اجرا بگذارد.

ابزاری چون تطمیع، سیاست نفتی¹، سیاست ریالی، تبلیغات و اهرم مذهبی از مهم‌ترین ابزار پیش‌برد سیاست خارجی عربستان در منطقه پیرامونی این کشور به حساب می‌آید. عربستان سیاست خارجی خود را در سه حوزه اصلی اجرا می‌کند که اولی، دایره خلیج فارس است که قلب و عمق استراتژیک منطقه‌ای عربستان به حساب می‌آید؛ که آن را از طریق شورای همکاری خلیج فارس اجرا می‌کند. دومی، دایره عربی است که عمق استراتژیک قومی (عربی) است که عربستان با اتحادیه عرب و سازمان‌های وابسته، آن را اجرا می‌کند و به دلیل اینکه قومیت عربی در داخل این کشور که به شکل قبیله‌محوری اداره می‌شود، دارای اهمیت بالایی است. دایره اسلامی نیز عمق استراتژیک معنوی سیاست خارجی سعودی‌ها است. این استراتژی از طریق سازمان کنفرانس اسلامی و ده‌ها سازمان وابسته به آن با تبلیغ و حمایت مالی از گروه‌های مذهبی و ترویج نگاه مذهبی نزدیک به حاکمیت عربستان به اجرا گذاشته می‌شود. سیاست خارجی عربستان در سطح بین‌المللی نیز تلاش می‌کند با اتحاد راهبردی با آمریکا و ایفای نقش به‌عنوان قدرت منطقه‌ای عمل کند. این کشور با همین اتحاد، تلاش می‌کند مقابل همسایگان قدرتمندتر خود در خاورمیانه موازنه برقرار کند. راهبرد سعودی‌ها در رابطه با یک سطح (سطح بین‌المللی) مناسب است، ولی زمانی که وارد تحلیل در سطح منطقه و داخلی عربستان می‌شویم، این مسئله مشکل‌زا می‌شود. اتحاد با آمریکا در سطح بین‌المللی در داخل عربستان مشکل اساسی با ماهیت به هم تنیده حکومت شکل گرفته برپایه مذهب در این کشور دارد. تاکید بر اینکه حکومت عربستان اسلامی‌ترین است باعث شده تا اتحاد با آمریکا برای این کشور به یک چالش مشروعیتی مبدل شود. مدیریت این تناقضات است که سیاست خارجی عربستان را محتاط بار آورده و دولت ریاض کوشیده است بین این نقاط تناقض آمیز مصالحه ایجاد کند و

1- Oil policy.

هرجا که از ایجاد مصالحه ناتوان بوده به انتخاب صریح روی آورده است (زراعت پیشه، 1384: 181-258). همان‌طور که تصریح شد، عربستان در طول چند دهه گذشته سیاست خارجی خود را با روش مدارا و جذب¹ و کاهش تشنج با کشورهای مجاور و دولت‌های ذی‌نفع پی‌گیری کرده است. عربستان در این مسیر بیش از همه از «دیپلماسی ریالی» بهره گرفته است؛ به‌طوری‌که هر زمان به مشکلی بر می‌خورد با بهره‌گیری از ثروت نفتی خود مواضع کشورها را به‌نفع خود تغییر داده است.

سیاست خارجی عربستان پیش از تحول

در خاورمیانه عربی تا سال 1945 اغلب کشورها و مستعمره بودند و در این سال تنها 4 کشور مصر، عراق، یمن و عربستان استقلال داشتند و پس از این دوره به‌ترتیب سوریه، لبنان و اردن در سال 1964 و سودان، مغرب و تونس در سال 1965 و دیگر کشورها نیز پس از این دوره استعمارزایی شدند.

1- ایفای نقش حاشیه‌ای: خانواده سلطنتی هاشمی که از حجاز به اردن تبعید شده بود در این کشور قدرت را در دست داشت، آل سعود و خانواده سلطنتی فاروق نیز در عربستان و مصر حکومت را در اختیار داشتند که اولین حادثه مهم در سال 1952 با کودتای افسران آزاد در مصر و سرنگونی حکومت سلطنتی ملک فاروق روی داد. این دوره شاهد دخالت زیاد انگلیس و فرانسه در منطقه بود و آمریکا تنها در عربستان نفوذ داشت و در مقابل انگلیس در ایران، مصر و عراق و فرانسه نیز در سوریه و لبنان حوزه عمل داشت. تلاش آژانس یهود برای ورود بیش از پیش یهودیان به فلسطین نیز ادامه داشت و عربستان در این برهه که عبدالعزیز سلطنت را برعهده داشت، تلاش داشت تا با قرار گرفتن در کنار دیگر اعراب جلو یهودی‌سازی فلسطین را بگیرد. عربستان تا سال 1951 که زمان مرگ عبدالعزیز بود با وجود مصر نقشی حاشیه‌ای در نبرد اعراب و اسرائیل داشت و استراتژی دفاع از وضع موجود را در پیش گرفته بود و از همین‌رو بود که طی این سال‌ها اختلاف مرزی خود با عراق و اردن هاشمی را که از سال‌های 1935 و 1936 باقی مانده بود را حل و فصل کرد و از هرگونه تقابل و ماجراجویی منطقه‌ای خودداری می‌کرد. در این دوره عربستان تلاش داشت با کمک مصر مانع از قدرت گرفتن خانواده هاشمی اردن شود که در واقع به سلطنت عربستان چشم داشتند. از سوی دیگر عربستان از پیوستن به پیمان بغداد در ازای دریافت کمک‌های نظامی از مصر برای تشکیل ارتش مدرن خودداری کرد و بر تقویت همکاری با اتحادیه عرب در مقابل پیمان بغداد تاکید کرد، این تصمیم ریاض با مشورت قاهره صورت گرفت، هم‌زمان با این توافق نظامی بین ریاض و قاهره جنگ بین مصر با فرانسه، انگلیس و اسرائیل به‌وقوع پیوست که در واقعه نقطه تحویل در موازنه قوا منطقه بود؛ چرا که آمریکا و شوروی برای اولین بار با جدیت وارد مسائل خاورمیانه شدند و با دخالت خود مانع از ادامه حملات به کانال سوئز شدند. عربستان در این دوره کمکی 100 میلیون دلاری به مصر برای ساخت سد اسوان ارائه کرد و سفرای خود از لندن و پاریس را فراخواند و هم‌چنان در تلاش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی با واشنگتن و قاهره هماهنگ بود (مسلم، 2000: 43-76).

2- ایفای نقش فعال: عربستان در دهه 60 و 70 میلادی از یک سیاست خارجی فعال‌تر برخوردار شد که بر صدمت با ناسیونالیسم ناصری متمرکز بود تا آن‌را مهار کند. عربستان در این دوره با توجه به افزایش قدرت نفتی و مالی، پایان‌دگریری در داخل خاندان بین فیصل و سعود، تقویت روابط راهبردی با آمریکا و در مقابل تضعیف جایگاه و مصر پس از شکست از اسرائیل، توانست نقش پررنگ‌تر در منطقه خاورمیانه داشته باشد. ملک فیصل پادشاه قدرتمند سعودی پس از

دخالت‌های عبدالناصر در یمن برای نشان دادن اینکه جزیره العرب خط قرمز این کشور است، برای ایفای نقش فعال وارد تحولات این منطقه شد. بحران یمن در دهه 60 محور سیاست خارجی عربستان بود؛ به طوری که پس از خروج از این بحران عربستان توانست قدرت عمل دیپلماسی خود را به رخ بکشد. ناصری‌ها در 1962 حکومت سلطنتی «امام‌الله» را در یمن شمالی سرنگون کردند و همین مسئله که یک حکومت چپ‌گرا در حیاط خلوت آل سعود شکل گیرد خطر جدی شناخته می‌شد (فاست، 1386: 387).

عربستان در این دوره تلاش کرد تا با ارسال سلاح و تقویت قبایل شمال یمن آنها را علیه جمهوری خواهان وارد عمل کند و با دیپلماسی ریال خود عشایر مناطق مرزی را تقویت کرد و با نیروهای خود جمهوری خواهان ناصریست را تحت فشار قرار داد و این در شرایطی بود که فشار جنگ‌های اعراب و اسرائیل مصر را وادار کرد تا نیروهای خود را از یمن شمالی خارج کند، جمال عبدالناصر در نشستی در خارطوم با فیصل توافق کرد که دست از حمایت‌های خود بردارد که این مسئله در نگاه «سلال» رهبر انقلابیون یمن شمالی به مثابه خنجر از پشت بود. سلال پس از خروج نیروهای مصری کابینه‌ای تشکیل داد که در آن طرفداران ناصر کمتر بودند، ولی این راهکار پاسخ نداد و وی سرانجام در 1967 در کودتایی حکومت را از دست داد و با حمایت عربستان «قاضی ایرانی» جانشین وی شد. ایرانی به طور علنی از کنار آمدن با سلطنت‌طلبان سخن گفت و با وجود تلاش‌های جمهوری خواهان، این طرفداران عربستان بودند که قدرت بیشتری داشتند. عربستان در هر زمان که لازم بود با اشاره به عشایر طرفدارش جنگ داخلی را برای تضعیف بازماندگان سلال دامن می‌زد.

عربستان از این طریق توانست به بهانه ناتوانی «حسن العمری» نخست‌وزیر یمن شمالی که از بازماندگان سلال بود را وادار به کناره‌گیری کند و سرانجام طرفداران سلطنت‌طلب به رهبری «امام البدر» پس از 8 سال برای پایان جنگ داخلی با دولت جدید صلح کردند؛ اما بازم عربستان با فشارهای سیاسی و حمایت‌های پشت پرده شرایط را متشنج می‌کرد. «محسن العینی» جانشین حسن العمری که خواستار وحدت یمن شمالی با یمن جنوبی بود و همین دلیلی شد تا عربستان وی را نیز از سر راه بردارد. سرهنگ «ابراهیم الحمدمی» با کودتا به قدرت رسید، ولی وی نیز پس از مدتی با آشکار شدن تمایل برای وحدت دو یمن ترور شد؛ اما جانشین وی «احمد الفشمی» نیز که مورد وثوق ریاض بود به سرنوشت الحمدمی گرفتار شد. اوضاع یمن شمالی هم‌چنان متشنج و ناآرام بود که در سال 1979 علی عبدالله صالح در این کشور به قدرت رسید، وی کاملاً هماهنگ با سیاست‌های آل سعود بود و تا سال‌ها تلاش کرد تا مایه دل آزرده‌گی عربستان را فراهم نکند. عربستان در همین زمان موضعی کاملاً متخاصم در قبال یمن جنوبی داشت و دائماً با تحرکات پشت پرده و توطئه‌ها و تحریک مخالفان حکومت عدن را تحت فشار قرار داده بود. اصول سوسیالیستی و ملی‌گرایانه در یمن جنوبی در تعارض با اصول محافظه‌کارانه حکومتی سلطنتی آل سعود بود. عربستان در یمن شمالی از شیوه‌های مختلفی برای فشار بر دولت استفاده می‌کرد که مهم‌ترین آن رشوه به رجال سیاسی و تحریک قبایل بود و این‌گونه این کشور را تحت تسلط در آورده بود؛ ولی در یمن جنوبی دیپلماسی ریال همانند همسایه شمالی موفق نبود. عربستان در سال 1968 با کمک آمریکا شورش‌های داخلی گسترده‌ای را در یمن جنوبی هدایت کرد و پس از آن در سال 1971 یمن شمالی را تحریک کرد تا با همسایه جنوبی وارد جنگ شود. عربستان به‌طور مستمر به فشارهای خود علیه دولت عدن ادامه داد. الگوی رفتاری عربستان در قبال بحران یمن طی سال‌های 1960 تا 1980 نشان از آن می‌دهد که حتی در سال‌های ابتدایی این بحران دیگر سعودی‌ها با وجود فوریت تهدید خارجی در محیط امنیتی نزدیک به خود تنها به تلاش‌های

پنهان¹ و زیرزمینی تمایل داشت تا حمله مستقیم نظامی؛ ابزار مالی و سیاسی اولویت اول برای سعودی‌ها بود. نگاه سعودی‌ها در این رویکرد بر جلوگیری از جنگ و جلوگیری از تغییر در معادله امنیتی متمرکز بوده و رویکرد آنها بر اساس اتحادها و ائتلاف‌ها قابل درک است (سلامه: 1980: 80-150).

در این بخش به‌طور مفصل سیاست خارجی عربستان در قبال یمن به‌عنوان اصلی‌ترین پرونده سیاست خارجی سعودی از زمان تاسیس، مطرح گردید تا به‌خوبی روشن شود که ریاض با چالش یمن در بحرانی‌ترین شرایط یعنی حتی در زمان دخالت ارتش مصر در یمن چگونه عمل کرده و از طریق رابطه با تمام طرف‌های یمنی و بازی‌های سیاسی سعی در کنترل اوضاع داشت. این در حالی است که در سال‌های اخیر ارتش عربستان در دو نوبت عملیات نظامی در مرزهای جنوبی خود انجام داد که در دومین مورد که از سه سال قبل آغاز گردید، همراه با بمباران مستمر و محاصره اقتصادی بوده که هیچ سنخیتی با رویکرد تاریخی عربستان در قبال یمن ندارد.

نوع رفتار عربستان در قبال وقوع انقلاب اسلامی در ایران نیز متأثر از رویکرد امنیتی ریاض نسبت به مسائل منطقه بوده است. عربستان در مواجهه با خطر ایران انقلابی بر بازدارندگی² و حفظ وضع موجود تاکید داشت. عربستان و متحدان این کشور در حاشیه خلیج فارس را برای افزایش همکاری‌های چند جانبه ترغیب کرد. ریاض که هم از قدرت ناسیونالیسم بغداد نگران بود و هم از انقلاب ایران، جنگ دو دشمن را به‌سود خود دید (ابراهیمی، 1383: 25). ایران و عربستان با وجود همکاری‌های دوجانبه در چارچوب سیاست دو ستونی برای مقابله با کمونیسم در قبال از انقلاب نیز با یکدیگر اختلاف داشتند؛ اما چالشی که جمهوری اسلامی ایران برای عربستان ایجاد کرده بود با مبارزه‌جویی ناشی از بعثی‌ها و ناصری‌ها متفاوت بود. از یکسو ایران قوی‌ترین کشور خلیج فارس بود و از سوی دیگر سیاست اسلامی محافظه‌کارانه عربستان که تجلی آن در اتحاد با غرب بود در نقطه مقابله حکومت انقلابی جدید ایران بود که قصد تغییر وضع موجود را داشت. سیاست کلان عربستان در قبال ایران پس از انقلاب از یکسو به‌نوعی سیاست بازدارندگی و از سوی دیگر بر دیپلماسی و سیاست آشتی جویانه³ مبتنی بود که در نهایت دولتمردان ریاض را به تامین اهداف و منافع خاصی سوق داد. نگرانی از انقلاب و آثار آن عامل اصلی رفتار دوگانه عربستان در قبال ایران بود، آنها با بازدارندگی و مصالحه‌جویی هم‌زمان تلاش داشتند تا از یک‌طرف ایران موازنه منطقه‌ای را برهم نزنند و در مقابل عراق هم از برتری نظامی خود در پی از هم‌پاشیدگی برای تسلط به امنیت خلیج فارس بهره نگیرند، از این‌رو عربستان در طی 8 سال رفتاری دوگانه و موازنه‌گرا را به اجرا درآورد؛ چرا که نه پیروزی عراق و نه پیروزی ایران برای آنها خوشایند نبود. نمود رفتار عربستان برای مصالحه‌جویی در تلاش این کشور در پایان جنگ و دعوت طرفین برای خاتمه به درگیری‌ها تبلور داشت و این تحرکات دیپلماتیک به‌نحو ظریفی با بُعد دیگر استراتژی یعنی مهار⁴ و بازدارندگی در آمیخته بود، به‌طوری‌که تشخیص این دو سیاست را سخت می‌نمود (مهدی‌زاده، 1382: 32-40).

مسئله توازن قدرت در منطقه یکی از متغیرهای مؤثر در اتخاذ سیاست مزبور عربستان بود و حفظ وضع موجود قوی‌ترین عنصر سیاست خارجی عربستان است که در شکل‌دهی به رفتار این کشور در طول جنگ ایران و عراق نقش بسزایی داشت. عربستان در این مرحله تاریخی یعنی از 1979 تا 1989 بر اساس سنت محافظه‌کاری که از زمان فیصل باقی مانده بود؛ در این دوره نیز در سیاست‌گذاری‌های این کشور تاثیر داشت. وزیر خارجه عربستان در سال 1985 به‌دعوت

- 1- Hidden efforts.
- 2- Deterrence.
- 3- Conciliatory policy.
- 4- Containment strategy.

همتای ایرانی‌اش به تهران سفر کرد و پس از این زمان تلاش‌های ریاض برای پایان جنگ وارد مرحله جدید شد و دو کشور رایزنی‌ها و تماس‌های خود را تا تمام شدن جنگ ادامه دادند، این در شرایطی بود که در همین زمان رایزنی‌های ریاض - بغداد نیز جریان داشت و کمک‌های بلاعوض و وام‌های بلندمدت به عراق می‌داد. عربستان با پی‌گیری این سیاست توانست روابط خود را با ایران در پرونده‌های مشترکی چون نگرانی از اشغال افغانستان توسط شوروی، نگرانی از قدرت‌گیری بعث در منطقه ادامه دهد.

می‌توان گفت که عربستان با پی‌گیری سیاست محافظه‌کارانه در طی 5 دهه یعنی از زمان تصدی پست وزارت خارجه توسط فیصل بن عبدالعزیز و تثبیت نقطه نظرات وی به‌عنوان چراغ راهنمای سیاست خارجی عربستان در کنار بهبود توان مالی این کشور، جایگاه و نقش خود را در منطقه از یک کشور تابع به بازیگری تاثیرگذار مبدل کند؛ بدون اینکه وارد تقابل مستقیم نظامی با کشوری شود. قدرت عربستان از توان مالی و توان اثرگذاری این کشور در کنار حرمین شریفین است. علاوه بر این عربستان با استفاده از شرایط مطلوب منطقه‌ای و درگیری و مشغول بودن رقبای عمده‌اش در چالش‌های گوناگون موقعیت خود را ارتقا دهد (سلامه، 1980: 72-90). عربستان طی دهه 70 با کمک ایران به مقابله با ملی‌گرایی در عراق و مصر پرداخت و پس از آن با کمک عراق و مصر به مهار ایران انقلابی پرداخت و نکته این است که با تشویق متحدان آنها را وارد جنگ با دشمن مقابل می‌کرد و خود تنها در بیرون میدان به حمایت لجستیک می‌پرداخت و سهم خود را از نبرد اخذ می‌کرد (احمدیان، 1389: 17). عربستان در این دوره با وجود ارتقا جایگاه خود موازنه را برهم نزد و حتی پس از وقوع انقلاب در ایران و نگرانی از تهدید نزدیک هرگز نگاهی خوشبینانه به اهداف عراق در حمله به ایران و تمایل به واژگون‌سازی¹ روابط قدرت میان کشورهای منطقه نداشت؛ هرچند به جرح و تعدیل قدرت که موضع نسبی کشورها را تغییر نمی‌داد، علاقه‌مند بود. رفتار عربستان در طی سال‌های 50 تا 80 میلادی نشانی از یک رفتار امپریالیستی نداشت، بلکه بیشتر به دنبال اصلاح وضعیت به سود خود بوده و هیچ‌گاه اقدام به برهم زدن نظم منطقه نکرده است. «گراهام فولر²» در کتاب قبله عالم درباره مقایسه سیاست خارجی ایران و عربستان در مقام رقابت در منطقه خلیج فارس این‌گونه می‌نویسد: «ریاض در مقابل همسایگان نیرومند خود فقط در شرایط بحرانی، در دفاع و زمانی که راه‌های دیگر را آزموده باشد، به زور متوسل خواهد شد؛ چرا که در وهله اول برای ورود به عرصه نظامی باید ارتش را تقویت کرد که تقویت نیروهای مسلح می‌تواند علیه رژیم به کار رفته شود. در وهله دوم اینکه هر شکستی هرچند کوچک به وجهه و چهره رژیم حاکم تاثیر می‌گذارد. فرمول سیاست خارجی عربستان بر این پایه بوده که تا حد امکان خونسرد باش و بگذار مسائل خود به‌خود حل شوند. این خطوط راهنمای سیاسی غریزی که هیچ‌گاه بیان نشد و به پذیرش آن نیز اعتراف نشد، به عربستان سعودی کمک کرده است تا طی نیم قرن گذشته در جایگاه خوبی قرار داشته باشد» (فولر، 1371: 83-150). همین مسئله باعث شده تا این کشور از ایفای نقش رهبر و نوک پیکان بودن خودداری کند؛ زیرا عهده‌دار شدن نقش رهبری متضمن خطراتی است. این خصوصیات منعکس‌کننده احتیاط و محافظه‌کاری حکومتی است که ثروت نفتی و سیاست‌های انعطاف‌پذیر خود را با موفقیت به کار گرفته است.

پیش زمینه تغییر در سیاست خارجه محافظه‌کارانه عربستان

دهه 80 با روزهای خوبی برای ریاض همراه بود و این کشور به لطف سرمایه نفتی خوبی که در اختیار داشت و درگیری رقبای منطقه از جمله ایران، عراق و مصر به مشکلات داخلی و جنگ توانست جایگاه خود را ارتقا دهد؛ اما با آغاز دهه

1 - Subversion.
2 - Graham Fuller.

90 شرایط دچار تغییر شد. در سال 1990 رژیم صدام حسین به کویت حمله کرد و این کشور را به خاک خود ضمیمه کرد. وقوع بحران خلیج فارس و حمله نظامی عراق به کویت و پس از آن به عربستان سعودی تاثیر زیادی بر سیاست خارجی ریاض داشت، چرا که نشان داد دیپلماسی ریالی و سیاستمداران و جذب این بار به شکست انجامیده است. عربستان سعودی در اولین گام وادار شد، برای نجات خود از حمله ارتش عراق از آمریکا درخواست کمک کند و به نیروهای این کشور اجازه داد در شبه جزیره پایگاه نظامی ایجاد کنند که این مسئله علاوه بر تبعات استراتژیک برای عربستان که به نوعی تقسیم حیات خلوت خلیج فارس با آمریکا بود، در عرصه داخلی نیز مشروعیت رژیم سعودی را زیر سؤال برد و برای حاکمان این کشور به ویژه در میان اسلام‌گرایان سنتی مشکل ایجاد کرد؛ هم‌چنین هزینه‌های جنگ هم برای عربستان قابل چشم‌پوشی نبود.¹ جنگ خلیج فارس به‌عنوان یکی از آثار تغییر در نظام دوقطبی بین‌المللی در منطقه بر سیاست خارجی عربستان سعودی نیز اثر گذاشت و آن را می‌توان به‌عنوان پیش‌زمینه‌ای برای تحول در سیاست خارجی عربستان طی سال‌های بعد در نظام بین‌المللی و منطقه‌ای دانست. پس از بحران خلیج فارس و حمایت برخی از کشورهای عربی هم‌چون اردن، سوئد، یمن و تشکیلات خودگردان، ریاض در سیاست محافظه‌کارانه خود تجدیدنظر کرد؛ اولین تغییر در محافظه‌کاری سعودی‌ها دعوت از آمریکا برای نبرد علیه عراق بود و گام بعدی اعمال سیاست خارجی مبتنی بر انتقام از حامیان صدام حسین و اجرای سیاست شدت عمل در قبال این کشورها بود (عابدینی، 1373: 46).

همان‌طور که گفته شد جنگ خلیج فارس در داخل منجر به لطمه خوردن مشروعیت سیاسی رژیم و در عرصه خارجی از نفوذ عربستان در سه فضای خلیج فارس، جهان اسلام و جهان عرب شد. کشورهایی چون اردن، سوئد و یمن پس از رفتار انتقام‌جویانه سعودی‌ها روابط خود با ایران و مصر را تقویت کردند. از سوی دیگر بحران خلیج فارس روابط آمریکا و عربستان را تغییر داد و این رابطه را که در گذشته بر پایه وابستگی دوجانبه نفت و سلاح بین دو طرف بود را به وابستگی نامتقارن² نفت و امنیت تبدیل کرد. ورود آمریکا به خاک عربستان و هم‌زمان تاکید بر اسلامی‌ترین کشور بودن به‌عنوان عنصر مهم مشروعیت سعودی‌ها در داخل محیط منطقه باعث شده تا حاکمان ریاض تلاش بیشتری برای مدیریت تناقضات در سیاست داخلی با سیاست خارجی خود داشته باشند؛ که همین مدیریت تناقضات منجر می‌شود، سیاست سعودی‌ها در دوره پس از جنگ و تا آغاز عملیات اشغال نظامی عراق محتاط‌تر از گذشته باشد تا میان فشارهای متعدد داخلی و خارجی مصالحه ایجاد کنند (اسدی، 1391: 205).

هم‌چنین بحران خلیج فارس نشان داد که ساختار نامتعارف عربستان چگونه آسیب‌پذیر است؛ کشوری که به‌دلیل در اختیار داشتن منابع مالی بالا در کنار موقعیت ممتاز مذهبی ناشی از حریمین شریفین داعیه‌دار رهبری در جهان اسلام است، دارای ارتشی ضعیف است که در تحولات منطقه نمی‌تواند اهرمی قابل اشاره باشد، سعودی‌ها به‌دلیل جمعیت کم و نگرانی از کودتای نظامیان همانند کودتای افسران ناصری در دهه 60 میلادی، تمایلی به تقویت ارتش نشان نداده‌اند که همین مسئله بر اتکای آنها به آمریکا در زمینه امنیتی افزوده است (شعرباف، 1391: 234).

1- عربستان در کنار آمریکا و نیروهای ائتلاف و با هزینه‌ای بالغ بر 61 میلیارد دلار عراق را از کویت عقب راند. وزارت دفاع آمریکا هزینه جنگ دوم خلیج فارس را عددی بالغ بر 61 میلیارد دلار اعلام کرد که 54 میلیارد آن توسط کشورهای ائتلاف پرداخت شد و دو سوم 54 میلیارد یعنی 35 میلیارد دلار توسط کشورهای حاشیه خلیج فارس پرداخت شد. عربستان بخش اصلی هزینه‌های نیروهای آمریکایی شامل غذا، آب، سوخت، جابه‌جایی و امکانات نیروهای آمریکایی را پرداخت کرد آمریکا عددی بالغ بر 7 میلیارد دلار یعنی 12 درصد از مجموع را در این جنگ هزینه کرد.

2- Asymmetric interdependency.

سرنگونی حکومت عراق؛ تغییر موازنه و آغاز تحول

وقوع جنگ سوم خلیج فارس که به اشغال عراق توسط آمریکا منجر شد در شرایطی برای عربستان رقم خورد که این کشور هم‌چنان با فشارهای داخلی گروه‌های تندرو مذهبی از یکسو و مطالبه دموکراسی‌خواهانه اقشار مردم در داخل مواجه بود. عربستان که مخالف اشغال عراق بود، بارها پیش از آغاز حمله، اعلام کرد که اشغال عراق می‌تواند تبعات متعددی برای منطقه از جمله برهم خوردن موازنه سنتی بین اعراب و ایران در خلیج فارس داشته باشد.

عربستان پس از اشغال عراق توسط آمریکا و به قدرت رسیدن شیعیان در این کشور تلاش کرد تا مانع از ادامه قدرت گرفتن ایران و به تبع آن گروه‌های شیعه در منطقه شود، عربستان که سیاست محافظه‌کارانه و الگوی امنیتی مبتنی بر اسلوب مدارا و کاهش دشمنی را با دیپلماسی ریالی از دهه 50 میلادی و حتی قبل از آن به اجرا می‌گذاشت؛ پس از بحران عراق و تغییر در ساختار سیاسی این کشور به سود نیروهای نزدیک به ایران، کنار گذاشت و سعی کرد، عملکرد خود را برای احیا موازنه سابق با سیاست خارجی تهاجمی دنبال کند (موسوی، 1395: 11). پس از این دوره ما شاهد تغییر در سیاست خارجی عربستان به شکل واضح‌تری هستیم. ریاض بر اساس سیاست خارجی محافظه‌کارانه در راستای حفظ وضع موجود تلاش می‌کرد تا مانع از برهم خوردن موازنه در محیط امنیتی خود به‌ویژه در منطقه شود. آنها در قبال تلاش‌های مصر برای برهم زدن اوضاع در یمن به سودشان با موازنه‌سازی نیروهای داخلی و دیپلماسی فعال در این کشور اوضاع را تحت کنترل درآورد. در بحران 1973 نیز تلاش کرد تا مانع از برتری راهبردی اسرائیل بر مصر شود. در جنگ ایران و عراق 1980 نیز با موازنه‌سازی اجازه نداد که نیروهای انقلابی در ایران بعضی‌ها در عراق موازنه سنتی در خلیج فارس را دگرگون کنند؛ اما پس از تغییر در موازنه که ناشی از خلا قدرت در عراق و ظهور هلال شیعی در خاورمیانه بود، نگرانی از نقش ایران در نزد نخبگان سیاسی سعودی را افزایش داد. از نظر آنها حضور روز افزون ایران در مسائل که به‌طور سنتی مربوط به جهان عرب می‌شده، بسیار نگران کننده است. از این نظر ابزار اصلی ایران در افزایش قدرت منطقه‌ای خود، گروه‌های شیعه در عراق، لبنان و یمن است. این نگرانی سه جنبه دارد. نخست ماهیت ایدئولوژیک؛ دوم بسیج توده‌های شیعه در جهان عرب و وفاداری آنها به ایران و سومین جنبه آن، آن‌چه که بهره‌برداری فرصت‌طلبانه و گسترش‌خواهانه تهران از ظرفیت‌های جهان عرب با هدف افزایش نقش منطقه‌ای خوانده می‌شود، در واقع از نظر عربستان تحولات عراق و تشکیل اولین حکومت شیعی در یک کشور عربی این نگرانی را ایجاد کرده است که شیعیان منطقه کم‌کم خواهان نقش بیشتری در نهادهای قدرت سیاسی و اقتصادی کشورهایی چون بحرین، لبنان، یمن و حتی عربستان شوند؛ که این امر در درازمدت نه تنها می‌تواند منجر به افزایش درخواست‌ها برای آزادی‌های مدنی، سیاسی و اقتصادی شیعیان شود؛ بلکه با فشار بر نظام‌های حکومتی و در نهایت کنار رفتن نخبگان سنی حاکم از حکومت‌ها منجر شود (کریمی، 1391: 377).

نگرانی از شیعیان و ایران که سعودی‌های پرچمدار مقابله با آن هستند؛ پیش از این نیز در جهان عرب سابقه داشت، صدام حسین نیز به بهانه قدرت‌افزایی شیعیان در کنار دیگر مسائل هم‌چون اختلافات مرزی در سال 1980 جنگ علیه ایران را آغاز کرد. بر همین اساس عربستان در دوره پس از 2003 رفتار متفاوتی در قبال تهدیدات خارجی دارد، این تغییرات را در یک جمله می‌توان به این شکل توصیف کرد که ریاض به سرعت از راهبرد تعامل بر پایه نفوذ معنوی روی هم‌پیمانان محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به راهبرد تقابل بر پایه اعمال قدرت تغییر مسیر داده؛ حمله عربستان به شمال یمن به بهانه مقابله با شبه نظامیان الحوثی نمونه‌ای از این رفتار تهاجمی است. برنامه هسته‌ای ایران عرصه دیگر برای نمایش سیاست خارجی تهاجمی عربستان در منطقه بود و ریاض به‌همراه کشورهای متحدش در شورای همکاری

خلیج فارس برای مقابله با برنامه هسته‌ای ایران انجام دادند. آنها ابتدا به بهانه مسائل زیست محیطی تلاش کردند تا وارد پرونده هسته‌ای شوند و پس از آن در تحریم‌های نفتی علیه ایران نقش فعال به‌عهده گرفتند و با اعلام افزایش 4 میلیون بشکه‌ای نفت، خلا ناشی از حذف ایران در بازار جهانی را جبران کنند و در اوج مذاکرات هسته‌ای و قرار گرفتن پرونده در مسیر دستیابی به راه‌حل دیپلماتیک، برخلاف روند بین‌المللی هم‌زمان با اسرائیلی‌ها کوشید تا مذاکرات را به چالش بکشاند (برزگر، 1388: 121). نکته حائز اهمیت در اینجاست که تغییر در سیاست خارجی عربستان بعد از توافق هسته‌ای میان ایران و 1+5 نه‌تنها روند رو به کاهشی را طی نکرد؛ بلکه با به قدرت رسیدن ملک سلمان و ارتقا جایگاه محمد بن سلمان به‌عنوان ولیعهد این روند سرعت فزاینده‌ای به‌خود گرفته است. عربستان همراه با اسرائیل تلاش قابل توجهی انجام داد تا در کنگره و سنا توافق هسته‌ای ایران را زمین‌گیر نماید و وقتی که با رای شورای امنیت عملاً پرونده هسته‌ای ایران از ذیل بند 7 منشور خارج گردید، ریاض فاز جدیدی را برای تقابل با ایران برگزید و تلاش نمود با استفاده از تقویت همکاری‌های اقتصادی با شرکای احتمالی ایران در دوره پسا برجام هم‌چون چین، ژاپن، کره جنوبی و اتحادیه اروپا مانع از رهایی اقتصاد ایران از مشکلات ناشی از سال‌های تحریم گردد (دریج، 2016: 337-361). البته ایران تنها قربانی سیاست‌های تهاجمی عربستان نبود و دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه طعم سیاست خارجی تهاجمی عربستان را چشیدند که نمونه آن‌را می‌توان در اقدامات عربستان در تقابل با قطر با اعمال تحریم‌های همه‌جانبه و ماجرای بازداشت سعد الحریری نخست‌وزیر لبنان در نوامبر 2017 مشاهده کرد. در خصوص تحول سیاست خارجی عربستان و ورود این کشور به فاز تهاجمی و تقابلی مراکز تحقیقاتی «THE ARABIA FOUNDATION» - نزدیک به حکومت عربستان - در مقاله‌ای در تشریح سیاست خارجی جدید این کشور می‌نویسد: دکترین جدید سیاست خارجی عربستان بر اساس سه پایه شکل گرفته: 1. تقویت نظامی‌گری 2. ارزیابی مجدد اتحادها 3. تقابل تهاجمی با توسعه‌طلبی ایران. علی‌الشبهایی نویسنده این مقاله در ادامه تصریح می‌کند: «برای دهه‌های متمادی سیاست خارجی عربستان به دیپلماسی دسته چک، میانجی‌گری آرام، توافقات مخفی، ضمانت‌های ایالات متحده برای امنیت اهداف سیاست خارجی، وابسته بود. تلاش برای خرید دشمنان تقریباً ناکام ماند. همسایگان توافق‌نامه‌های مخفی که با اعتماد به نفس با یکدیگر داشتند را زیر پا گذاشتند و اعتماد نسبت به تضمین‌های آمریکایی کاهش یافت. از سویی دیگر، تغییرات قابل توجه ژئوپلیتیکی نیز با این ناامیدی همراه گردید. شکل یافتن تهدیدات جدید، عربستان را به این نتیجه رساند که نمی‌تواند برای مقابله با آن سیاست‌های قدیمی را پیگیری نماید. با نمایان شدن دوران کاهش حضور آمریکایی‌ها در خاورمیانه عربستان به‌سرعت به سمت وضعیتی رفته که ارتش بیش از پیش به آمریکا وابسته نباشد و ظرفیت‌های مواجهه با تهدید رو به گسترش ایران و گروه‌های جهادی‌ها را داشته باشد؛ از سوی دیگر بخش دوم استراتژی در خصوص ارزیابی توافقات دوجانبه و چندجانبه با هدف اخذ اطمینان از اتحادهای سعودی صورت می‌پذیرد. برای انجام این کار پادشاهی بر روی شورای همکاری خلیج فارس، امنیت منطقه‌ای و اتحاد اقتصادی آن تمرکز نمود. در شورای همکاری، گسترش همکاری‌های امنیتی اخیر امارات و سعودی در راستای تقویت توانایی‌های بلوک دو کشور برای اقدامات مشترک می‌باشد. خارج از شورای همکاری خلیج فارس، عربستان به‌سمتی حرکت می‌کند که روابط خود با لبنان و مصر را مجدداً متوازن کند. برای دهه‌ها نفوذ عربستان در این کشورها بر پایه دیپلماسی دسته چک بوده است که بازگشت این سرمایه‌گذاری ناچیز بوده است.¹

1- وبسایت مرکز مطالعات THE ARABIA FOUNDATION بازدید شده در مورخ 96/10/6

Saudi Arabia's new foreign policy doctrine

[/http://www.arabiafoundation.org/arabia-comment/saudi-arabias-new-foreign-policy-doctrine](http://www.arabiafoundation.org/arabia-comment/saudi-arabias-new-foreign-policy-doctrine)

برای بخش زیادی از کارشناسان مسائل خلیج فارس و عربستان محرز شده که سعودی در دوره اخیر راهبرد متفاوتی از گذشته را در سیاست خارجی خود در پیش گرفته است و همان طور که اشاره شد منابع سعودی نیز از بیان این تغییر ابایی ندارند؛ اما سوال درباره ماهیت این تغییرات مطرح است. بخشی از کارشناسان تهدیدات موجود خارجی را دلیل تغییر در سیاست خارجی عربستان می‌دانند؛ به‌عنوان نمونه نشریه فارین افرز، در یادداشتی به‌قلم اندرو پیک¹ عضو ارشد اندیشکده شورای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و استاد دانشگاه جانز هاپکینز به بررسی سیاست‌های تنش‌آفرین اخیر عربستان در قبال ایران و دلایل آن پرداخته است، وی در این زمینه می‌نویسد: عربستان با درک اینکه اکنون در محاصره نیروهای مخالف قرار گرفته است و ضروری است تا مانع از هرگونه پیشروی رقبای منطقه خلیج فارس شود تلاش دارد با سیاست خارجی روبه‌جلو وارد عمل شود.² هم‌چنین گابریل بن دور³ استاد و محقق دپارتمان تئوری سیاست و حکومت در مرکز مطالعات امنیت ملی دانشگاه هیفا در مقاله‌ای در مرکز مطالعات «بگین-سادات» درباره عربستان با اشاره به اینکه تهدید هم‌زمان بلوک شیعه به رهبری ایران، ضعف مصر در حمایت از بلوک سنی و تردید درباره حمایت ایالات متحده از این بلوک منجر به نگرانی فزاینده ریاض شده و می‌افزاید: عربستان به‌شکل فزاینده‌ای در حال ایفای نقش تهاجمی در منطقه خاورمیانه است؛ که این با سنت سعودی‌ها که معروف به میانجی‌گری و فیصله دادن بحران‌ها با بهره‌گیری از ثروت و مشروعیت اسلامی ناشی از اماکن مقدس و بازی دادن ماهرانه متحدان و رقبای شهره بودند، تفاوت دارد. رهبران سعودی می‌خواهند امروز رهبر باشند نه میانجی، جنگ را شروع می‌کنند نه تمام، دنبال فرصت نمی‌گردند بلکه خودشان در تلاش برای ایجاد فرصت هستند و می‌کوشند فراتر از توانشان اموری را انجام دهند.⁴

از سوی دیگر برخی ناظران این مسئله که سعودی در دوره پادشاهی ملک سلمان به‌سرعت با راهبرد تعامل مثبت بر پایه نفوذ معنوی روی هم‌پیمانان منطقه‌ای وداع کرده و از راهبرد نوین، یعنی راهبرد تقابل بر پایه اعمال مفرط قدرت رونمایی کرده، موافقت؛ اما درباره دلایل آن ابراز تردید می‌کنند و ریشه تحول در سیاست خارجی عربستان را نه در تهدید ایران یا کاهش نقش آمریکا در خاورمیانه، بلکه ناشی از مشکلات داخلی می‌دانند. در همین زمینه گریگوری گاس استاد دانشگاه تگزاس آمریکا در مقاله‌ای که در همایش «چشم‌انداز شورای همکاری» ارائه شده، می‌نویسد: برخلاف تبلیغات حکومت ریاض، بیش از آنکه تغییرات در سیاست خارجی و اقتصاد عربستان باشد، تغییرات در داخل و سیستم سیاسی این کشور است. طرح 2030 نکته جدیدی ندارد و سعودی‌ها طرح‌های مکتوب متعددی با هدف کاهش وابستگی به نفت در سال‌های گذشته نگاهشته‌اند و تنها تفاوت این طرح اراده و لبعهد برای اجرای آن و هم‌چنین تبلیغات رسانه‌ای گسترده در ارتباط با این طرح است. تغییرات در عملکرد سیاست خارجی هم از زمان ملک عبدالله آغاز شده بود و علاوه بر آن عربستان به‌طور نمادین در ائتلاف ضد داعش حضور دارد و در مرزهای جنوبی نیز تنها حملات هوایی انجام داده که حجم آن افزایش یافته، ولی عملیات زمینی قابل توجهی انجام نشده و حتی نیروهای زمینی امارات در نبرد یمین بیشتر از سعودی در داخل یمین فعالیت دارند. در امور عراق هم غایب هستند و تمایلی برای به‌کارگیری نظامیان خود در این کشور و سوریه در عرصه میدانی نشان نداده‌اند. مهم‌ترین تغییرات ملک سلمان در سیستم سیاسی عربستان بوده است و وی با کنار گذاشتن کمیته‌ای که از زمان ملک فیصل از برادران ارشد، وظیفه مشورت‌دهی به پادشاه را داشتند؛ ساختار را تغییر داده و نظام تصمیم‌سازی را میان خودش و پسرش محدود کرده و مشاوران غیر سعودی به‌جای شاهزاده‌ها از خارج

1- Andrew L. Peek.

2- مجله فارن افرز، عربستان نیاز به دشمن دارد، بازدید شده در 95/2/3

3- Gabriel Ben-Dor.

4- وب‌سایت مرکز تحقیقات بگین-سادات، عربستان، خلیج (فارس) و چشم‌انداز جدید منطقه، بازدید شده در 96/6/11

خاندان حاکم آمده‌اند و مدیران جدید بدنه حکومت هم دیگر شاهزاده‌های سعودی نیستند. بسیاری از شاخه‌های خانواده سلطنتی به حاشیه رفته‌اند و قدرت در دست یک شاهزاده (محمد بن سلمان) متمرکز شده است (گاس، 2017: 27). این تحلیل بیان‌گر این واقعیت است که اولاً زمان تغییرات را نباید از دوره ملک سلمان در نظر گرفت و تغییر در سیاست خارجی که توسط خود سعودی‌ها تبلیغ می‌شود، اتفاقی ناگهانی و مربوط به این دوره نبود است و برای بررسی تحول در سیاست خارجی عربستان باید به قبل از به قدرت رسیدن محمد بن سلمان و دیگران نظر داشت.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که اشاره شد، تحول سیاست خارجی عربستان امری مورد قبول از نگاه کارشناسان است ولی در این خصوص چند نکته حائز اهمیت است، یکی زمان این تغییرات که بنابر ادعای سعودی‌ها از دوره ارتقا محمد بن سلمان در هرم قدرت آغاز گردیده، ولی به باور نگارنده، سیاست خارجی عربستان به دلیل افزایش قدرت ایران و برهم خوردن موازنه سنتی در منطقه خلیج فارس به سود شیعیان و در وهله دوم تغییرات ژئوپلیتیک منطقه که به دنبال روند انتقال منطقه به نظم سیاسی-امنیتی جدیدی است که پس از اشغال عراق کلید خورده و با آغاز انقلاب‌های عربی در 2011 سرعت گرفته است. بر این اساس عربستان سیاست خارجی تهاجمی را در پیش گرفته است و همان‌طور که تأکید گردید این مسئله مورد تأیید غالب صاحب‌نظران است؛ اما سوال دیگری که وجود دارد، درباره ماهیت این تغییرات وجود دارد و در حالی که برخی رویکرد مذکور را در ظاهر تهاجمی ولی در ماهیت تدافعی می‌دانند که هدف اصلی آن افزایش امنیت نسبی است نه قدرت نسبی. برخی دیگر این فرضیه را رد کرده و تأکید می‌کنند که سیاست خارجی عربستان دچار تحولی حقیقی شده و از یک دهه قبل این روند آغاز شده؛ چراکه ساختار امنیتی یک کشور نمی‌تواند یک شبه از یک فاز آرام به فازی به شدت ناآرام منتقل شود؛ زیرا ساختارهای امنیتی و نظامی و نیز دستگاه دیپلماسی یک کشور برای تغییر 180 درجه‌ای به ظرفیت‌سازی نوین و جابه‌جایی ظرفیت‌های سنتی نیاز دارد. تهدیدات فزاینده داخلی و خارجی عربستان را به سوی تغییر سوق داده است تا برای خروج از فشارهای موجود وارد مسیر جدید خود شده است.

نگارنده بر این باور است که عربستان در مواجهه با سیلاب مشکلات است، این کشور با 2.15 میلیون کیلومتر وسعت تنها 30 میلیون جمعیت دارد که 5 تا 10 میلیون آن نیروی خارجی است، 10 درصد GDP خود را به نظامی‌گری اختصاص داده ولی نیروی نظامی‌اش به شکل واضحی از رقبای منطقه‌ای هم‌چون ترکیه، مصری، ایران و اسرائیل ضعیف‌تر است و با وجود تجهیزات مناسب به دلیل ساختار چند پاره -گارد سلطنتی، گارد ملی و ارتش- در تقابل با تهدیدات خارجی در این کشور وسیع دچار ضعف است. تناقض موجود در وسعت زیاد-جمعیت کم، ثروت-قدرت، منابع طبیعی-منابع انسانی، ریشه مشکلات ساختاری در عربستان شده که با تغییر در موازنه قوا در منطقه در پی تحولات ناشی از سقوط صدام، بهار عربی، توافق هسته‌ای و پیروزی بلوک شیعه به رهبری ایران و متشکل از عراق، سوریه و حزب الله لبنان ریاض را نگران کرده و از آن‌جایی که این تهدید را نه یک تهدید صرف خارجی، بلکه تهدید پنهان برای مناطق شیعه نشین شرقی و متحدان کلیدی چون کویت و بحرین می‌داند، ضروری دیده تا با تغییر در سیاست خارجی خود و تحرک مضاعف، دیگر نظاره‌گر تحولات نباشد. از سوی دیگر خطر شکل‌گیری جنبش‌های توده‌ای در خیابان‌ها در پاسخ به تحركات شبکه‌های اجتماعی نیز امری واقعی است و همان‌طور که مصر و لیبی را همین تحركات توده‌ای متأثر از شبکه‌های اجتماعی سرنگون کرد، جامعه سنتی عربستان که فاقد جامعه مدنی قوی است با چالشی قریب الوقوع مواجه کرده است. هرچند عربستان امیدوار است دولت جدید ایالات متحده، روشی متفاوت از باراک اوباما در پیش گیرد؛ تا نظم و ثبات منطقه‌ای مدنظر این کشور را احیا نماید ولی اعتمادی به این مسیر ندارد و می‌داند که تهدید چین برای واشنگتن حیاتی‌تر از ایران است. عربستان در چنین بستری تمایل به در پیش گرفتن سیاست خارجی تهاجمی گرفته است؛ تا دست‌کم بتواند مسیر سیلاب مشکلات داخلی و خارجی را که با سرعت به این کشور در حال نزدیک شدن است، منحرف نماید. اما نکته در اینجاست که کدام

یک از دلایل مذکور -تهدید ایران، برنامه راهبردی ایالات متحده برای خروج از تقابل‌های مستقیم در خاورمیانه، گروه‌های بنیادگرا که در عربستان فعال هستند و نگرانی از چالش خیزش توده‌ها ناشی از رشد شبکه‌های اجتماعی - در صدر تهدیدات عربستان هستند؛ باید تصریح کرد که خطر ایران که عربستانی‌ها با بزرگ‌نمایی آن را محور سیات خارجی خود معرفی می‌کنند، در جایگاهی پائین‌تر از دیگر تهدیدات عربستان هستند؛ ولی ریاض با استفاده از نام ایران به دنبال این است تا هسته قدرت در آمریکا¹ را متقاعد نماید تا خطر ایران را جدی گرفته و با بستری به نام برجام طرح محور شرق را عملی نکنند و در این مسیر اسرائیل را نیز در کنار خود دارند. هم‌چنین خطر گروه‌های افراط‌گرا هم با شکست داعش در رقه و موصل و از دست دادن بعد سرزمینی فزاینده شده و از آن‌جایی که همه ناظران براین مسئله اتفاق نظر دارند که عربستان مهد تفکر وهابی به‌عنوان بستر فکری وهابیت است، باید بیش از دیگران نگران باشد. به این تهدیدات اگر مشکلات اقتصادی ناشی از سقوط قیمت نفت و کسری بودجه چند صد میلیاردی عربستان را هم بیفزائیم؛ می‌توانیم درک کنیم که ایران در میان تهدیدات اصلی عربستان جایگاه آخر را دارد.



1. ابراهیمی، شهروز (1383)، «عربستان سعودی و سیستم جدید قدرت در خلیج فارس»، مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره 25.
 2. اسدی، علی اکبر (1391)، اصلاحات و قدرت سیاسی در عربستان سعودی، موسسه مطالعات ابرار معاصر تهران.
 3. احمدیان، حسین (1389)، عربستان از هژمونی نفی تا هژمونی منطقه‌ای، مرکز مطالعات استراتژیک.
 4. آقایی، داوود (1368)، سیاست و حکومت در عربستان، انتشارات کتاب سیاسی.
 5. برزگر، کیهان (1388)، سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تهاجمی و تدافعی، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، شماره اول.
 6. بشیریه حسین (1373)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم لیبرالیسم و محافظه‌کاری، نشر نی.
 7. تافلو، کریس (1389)، اتحادیه عرب و مباحث اساسی خاورمیانه امروز، ترجمه سید داوود آقایی، انتشارات سرای عدالت.
 8. زراعت پیشه، نجف (1384)، برآورد استراتژیک عربستان سعودی، مؤسسه مطالعات ابرار.
 9. شعریاف، جواد (1391)، عربستان؛ محیط امنیتی و هزینه‌های نظامی 1970 - 2010، موسسه مطالعات ابرار معاصر.
 10. عابدینی، مهدی (1374)، ساختار سیاسی و سیاست خارجی عربستان، پایان‌نامه دانشکده روابط بین‌الملل.
 11. فاست، لوئیس (1386)، روابط بین‌المللی خاورمیانه، ترجمه احمد سلطانی نژاد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 12. کرمی، کامران (1391)، جایگاه شیعیان و آینده پیش‌رو در عربستان سعودی، موسسه مطالعات ابرار معاصر.
 13. فولر، گراهام (1371)، قبله عالم ژپلتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
 14. گاس گریگوری (1390)، سیاست خارجی عربستان، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
 15. محمدی، منوچهر (1381)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسائل، تهران: نشر دادگستر.
 16. مهدی زاده، اکبر (1382)، بررسی سیاست خارجی و رفتار عربستان در قبال جنگ ایران و عراق، نگین ایران، شماره 4، بهار.
- ب) عربی**
1. سلامه، غسان (1980)، السیاسه الخارجیه السعودیه منذ عام 1945، دراسات فی العلاقات الدولیه، معهد العربی، بیروت.

2. مسلم، ابراهيم (2000)، العلاقات السعوديه-المصريه؛ عراقه الماضى و اشراقه المستقبل، الطبعه الثانى، الدار الثقافيه، القاهره.
3. البياتى راجى، يوسف (2015)، العلاقات السعوديه - الايرانيه؛ بعد احداث الحادى عشر من سبتمبر 2001، الدار الحكمه ، لندن.
1. دريج، على (2016)، عصر الدبلوماسيه النوويه الايرانيه؛ تهران تهدم الجدار، دار النهضه العربيه، بيروت.

(ب) لاتين

- 1- GoldBerry Jacob (1986), **The Foreign Policy of Saudi: Arabia (The formative Years, 1902-1918)**, Harvard University Press.
- 2- Ben-Dor Gabriel (2017), **Saudi Arabia, the Gulf, and the New Regional Landscape**, Begin Sadat Center, June.
- 3- Peek Andrew (2016), **Saudi Arabia Needs a Crisis, How It Will Get One**, Foreign Affairs, Mars.
- 4- Gause Gregory (2017), **king Salman and future of Saudi Arabia**, Begin Sadat Center, June.
- 5- Dickens Zech (2017), **Trump and Saudi Arabia: Missing a Generational Opportunity**, National Interest Magazine, and December.
- 6- Shihabi Ali (2017), **Saudi Arabia's new foreign policy doctrine**, The Arabia Foundation, December.

